

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مېباد
بدین بوم وېر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهم
از آن به که کشور به دشمن دهم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Children

کودکان

تیمورشاه تیموری

طفل

این مثنوی در زمان حاکمیت طالبان گفته شده

چو گلای گلستاند اطفال
نشان عظمت و شان جهان است
توانش نیست پا بر پا نهادن
ز مهترها طریق کـامرانی
ز فعل خویشتن ذوقـک نماید
نگـاهش آسمان صاف شسته
رموز زندگـی باشد نمایان
به آئین محبت گشته دمساز
بگفتا در وفای کـودک از جان
همان در دامن مادر گـریزد
زند شعـله به قلبت اشتیاقش
بری باشد نمـیداند زرنـگی
به کاخ و جاه و ایوان می ننازد
نه شـیادی نه مکر و حـیله سازی
نه اندر بند دیر یـا زود باشد

چو رنگ و بوی خوبانند اطفال
همان طفلیکه بر سینه کشان است
ندارد طـاقت بر پا ستادن
بخـواهد با نگاه ناتوانی
به سوی هـرکدام بالک نماید
رخش همرنگ گلـهای شگفته
ز اعماق دو چشمش صدهزاران
به مهر و آشنائی ها هـم آواز
فـریدون مشیری آن سخندان
"که چون مادر ز کین با وی ستیزد
همه آسودگیها در وفـاقتش
ز کید و حـیله و حرص و دورنگی
به سیم و زر چو دونان دل نبازد
نمـیداند دروغ و حقـه بازی
نه در فـکر ضرر یا سود باشد

نه دست ظالم به کس بالا نماید
چنین اوصاف خفت را در او نیست
سپرده این صفات بر مردمانی
به مالکهای قصر کوهپیکر
به اهل زهد و تقوای ریائی
ولی خود کودک معصوم باشد
به ابراز نیاز کبودکانه
دهان خویش بر رویت گذارد
توقع میکند خیزی ز جاییت
پس از چندی همین طفل گل اندام
رود مکتب کتاب آماده سازد
چنین است حال و احوال زمانه
ولی بشنو کنون رنگ دگر را
تصور کن تو طفل بی پدر را
که بهر لقمه ای نان گدائی
دو و دشنام نثارش مینمایند
چرا این بیوه مرد مسلمان
چرا در پاش بوت بیصدا نیست
چرا از خانه می آید به بازار
چرا قانون عفت را به پا زد
زنان باید که در خانه نشینند
اگر زن حکمت و حرفت بیاموخت
ولیکن مادر طفل گرسنه
بدست آرد همانا لقمه ای چند
گذارد نزد طفل ابتر خویش
در آن حال طفل او کو منتظر بود
لب خشکییده و رخساره زرد
جهان غم ز چشمانش عیان است

نه مظلومی بزیر پا نماید
صفات زشت این دنیا در او نیست
که جویند برتری بر دیگرانی
به مشتاقان انبار پر از زر
ردادوش و عمامه پوش واهی
نه ظالم بلکه بس مظلوم باشد
بگیرد دامن را صادقانه
دو دست خود به گیسویت گذارد
بری او را به روی شانه هایت
به مکتب میرود از صبح تا شام
کند مشق و حساب آماده سازد
به شکل عادی در هر آشیانه
حدیث جاهلان بی خبر را
نماد مادر چادر بسر را
کشد جور و ستم از بینوائی
دهندش فحش و خوارش مینمایند
بدون محرمش گوردیده پویان
چرا در دیده اش شرم و حیا نیست
چرا با مردمان دارد سر و کار
چرا آتش بفرمان ملا زد
نه با نامحرمان در کوچه بینند
یقیناً خرمن اسلامیت سوخت
نگردد از تلاش خویش خسته
نه در فکر جزا باشد نه از بند
زاشک گلگون نماید چادر خویش
ز آرزوی غذا یک دم نیاسود
نگاهش سرد و سیمایش پر از درد
تن افسرده اش بس ناتوان است

چــو آن طفل یتیم رنج‌دیده پس از ایام چند این لقمه دیده
گذارد در دهن در فکــر حلوا ولی لقمه نباشد نــان اصلا
مرکــب از خمیر خشک سوخته ز غــالی چند در بینش نهفته
بجای شیر و نعمتهای الوان خورد آن بی زبان نانی بدین سان
گرفتــش در گلو کرد سرفه ای چند به آن بی جانی خود ناله ای چند
بود این قــصه ما را انتباهی
شود آیا کــه باز یابیم راهی

(المان - 25 جنوری 2012)